۱۳۸۴/۳/۳۱
میکروفیلم تهیه شد
آفت زدائی شد
تاریخ ۷۰/۵/۲۴
آستان قدس

ناقص الاول

ضمیمه رساله رسم الخط از غیاث الدین جامی

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب: تجوید فارسی

مصنف:

مؤلف: ظ از غیاث الدین جامی یا (جامی)

خطی: نستعلیق ۱۲ سطری بخط زمان بن جعفر

چاپی:

سال چاپ یا تحریر: ۱۰۶۷ ق عدد اوراق ۲۲

جزء کتب: تجوید شماره خصوصی

شماره عمومی: ۱۵۴۸۹ شماره قبض

واقف: از کتب بازیافته ضمن قرائت تاریخ وقف

طول ۱۹ عرض ۱۲ شماره صفحات

باشد وصیغهٔ وی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است و جایز است وقف برو

و جایز است وصل آن بما بعد خود از قرآن خواه که بسمله باشد خواه غیر بسمله

و در غیر حضور قاری آهسته گفتن اولی باشد باب البسمله بسم الله

گفتن در ابتدای هر سورتی از سور قرآن ناچار است مگر سورهٔ توبه

که در ابتدای آن بسمله نباید گفت و اگر ابتدا به جزوی یا حزبی یا بعضی آیه

از قرآن مجید کند مخیر است اگر خواهد بگوید و اگر نخواهد نگوید و در میان

دو سورت چهار صورت ممکن است یکی ممنوع و سه جایز اول وصل

طرفین یعنی پیوستن بسمله با آخر سورهٔ ماضیه و اول آتیه دویم قطع از آخر

سورهٔ ماضیه و وصل بسمله با اول سورهٔ آتیه سیم قطع طرفین و

این اولی وجوه سکانه است واما وجه ممنوع آنست که بسمله را با آخر سوره
ماضیه وصل کند و بر بسمله وقف کند باب المد والقصر بدانکه حروف مد سه است الف
و واوی ساکن که مسبوق بضمه بود و یای ساکن که مسبوق بکسره باشد مثل قال
یا نوح واوذینا واگر پیش از واو و یا فتحه باشد مثل تروٌ و کیف آنرا
حروف لین خوانند نه مد وامتداد این حروف سه گانه بقدر یک الف باشد
آنرا در عرف قرا اهل ادا مد قصر خوانند و مد اصلی و ذاتی و طبیعی نیز گویند و
گاه باشد که امتداد مثل زیاده شود تا بمرتبه چهار الف و پنج الف برسد و
آنرا مد فرعی گویند و وقتی این زیاده متصور شود که بسببی پیدا شود در زیادتی
و سبب یکی همزه است و یکی ساکن اما همزه از دو حال بیرون نیست یا

متصل

۲

یا متصل باشد بحرف مد در یک کلمه یا منفصل اگر متصل باشد
خالی از آن نیست که همزه سابق باشد یا حروف مد اگر همزه سابق باشد
مثل آدم و اوتی و ایمان قصر است بمذهب عاصم و مد تمام
بمذهب نافع بروایة ورش واگر حرف مد سابق باشد مانند
جاءکم و عن سوء و هنیئا آنرا مد متصل و واجب گویند
و اگر همزه از حروف مد جدا باشد مثل بما انزل و قوا انفسکم
و فی انفسکم آنرا مد منفصل و جایز گویند و در این هر دو قسم
عاصم را مدی تمام بمقدار چهار الف باید کشید و این حواله بکتب است و
شنیدن از استاد قاری و بهمین حکم دارد حرف مدی که از اشباع ضمه یا
کسره متولد شود در لفظ اگرچه در خط صورت نداشته باشد مانند
وامره الی الله و ترزقانه الا و اگر بعد مد ساکن باشد همه
قرا متفق اند بر مد آن بتشبیع خواه ساکن مدغم باشد مثل ولا الضالین

وَلَا آمِّينَ وَ اَتُحَاجُّونِّي وَاللهُ خَيْرٌ وَقُلْ آلذَّكَرَيْنِ
خواه آن ساکن مظهر باشد مثل الٓ آن کٓ صٓ قٓ نٓ
الٓمٓ و در عین مریم و شوری دو وجه باشد مد طول و متوسط
و ساکن لازم آنست که هرگز از حال سکون متغیر نشود همچو مثاله
مذکوره به جز الٓمٓ که در اول آل عمران اگر وصل کنند میم را بکلمهٔ
جلاله آن میم از حال سکون بحال حرکت خواهد آمد و مفتوح خواهد شد
و حرکت سبب مد نماند و مجموع قرّا را درین دو وجه باشد طول و قصر و
اگر ساکن عارض باشد آن در حالت وقف خواهد بود مثل یوم
الدِّينِ وَنَسْتَعِينُ وَيُوقِنُونَ وَمُفْلِحُونَ وَسَرِيعُ الْحِسَابِ
وَشَدِيدُ الْعِقَابِ قرّا را سه وجه جایز باشد طول و توسط
و قصر و طول اولیٰ بعد از آن توسط بعد از آن قصر و اگر حرف لین باشد
مثل خَوْفٍ وَيَرْقَوْنَ وَدُّواْ الْعَيْنِ وَالْحُسْنَيَيْنِ همین سه وجه

بش

باشد اما در اولویت امر بعکس است و قصر اولی باشد پس توسط
پس طول پس حاصل آنکه مد بر سه قسم است ١ لازم و ٢ واجب و ٣ جایز
لازم آنست که سببش ساکن لازم باشد و در قدر آن تفاوتی
میان قرّا نیست و واجب آنست که سببش همزهٔ مؤخر باشد متصل
به حرف مد در یک کلمه و جایز آنست که سببش همزهٔ منفصل باشد
یا ساکن عارض باب الادغام ادغام بر دو قسمت کبیر و
صغیر ادغام کبیر آنست که حرف مدغم متحرک باشد و آنرا ساکن کنند
و در مدغم فیه درج کنند چنانکه ابو عمرو بروایهٔ سوسی ادغام
درین قسم دو کلمه دارد یکی قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي
خَيْرٌ در سورهٔ کهف و یکی لَا تَأْمَنَّا در سورهٔ یوسف و
در تَأْمَنَّا اشمام نیز با ادغام می باید و آن ضم شفتین است
تا دلالت کند که حرف مدغم مضموم بوده و ادغام صغیر آنست

که حرف مدغم ساکن باشد و در مدغم فیه درج کنند و آن بر دو قسمت
اول انکه همه قرا متفق باشند و اختلاف اصلا واقع نشود و آن
ادغام ذال اذ است در ذال و ظا مانند اذ ذهب و اذ ظلموا
و دال قد در دال و تا مانند قد دخلوا و قد تبین و
تا تانیث ساکنه در تا و دال و طا مانند کانت تاتیهم
و اثقلت دعوا الله و قالت طائفة و لام هل و بل
و قل در لام و را مانند قل لو و قل ربی و بل لما یذوقوا
و بل ربکم و هل لک و این حرف هل در قرآن
عظیم بحرف را نرسیده و همچنین ادغام واجب است
باتفاق هرگاه دو مثل بهم رسند و اول ساکن باشد
خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه مانند یدرککم الموت
و اینما یوجهه فاضرب به بشرط انکه اول حرف مد نباشد

مثل امنوا و عملوا

مثل امنوا و عملوا و فی یوسف که ادغام نشاید
و اگر حرف لین باشد مثل عصوا و کانوا هم ادغام واجب نیست
و در مالیه هلک در الحاقه همه را دو وجه روا باشد
اظهار و ادغام قسم دویم ادغام صغیر آنست که
نزد قرا اختلاف باشد در ادغام و اظهار آن و
آن منحصر است در پنج فصل ذال اذ و دال قد و تا
تانیث ساکنه و لام هل و بل و حروف قربت مخارجها
اما ذال اذ هرگاه بشش حرف برسد و آن ت ج
د ز س ص است مانند اذ تبرا و اذ جعل
و اذ دخلوا و اذ زین و اذ سمعتموه و اذ صرفنا
و دال قد هرگاه بهشت حرف برسد و آن ج ذ ز س
ش ص ض ظ است مانند و لقد جعلنا و لقد

ذر انا و لقد زینا و لقد سمع الله و قد شغفها و لقد صرفنا
و لقد ضل و لقد ظلمک و تا ثابت ساکنه چون بشش
حرف رسد که آن ث ز س ص ظ مثل کذبت ثمود
و وجبت نزد تا هم و انبتت سبع سنابل و حصرت
صدورهم و کانت طائفة و لام هل نزد ث مانند هل
ثوب الکفار و بغیر ازین لفظ بیت و تا مخصوص لفظ
هل است یعنی لفظ بل در آن شریک نیست و در نزد
نون و تا مثل هل ندلکم و هل تنقمون و لام بل نزد هفت
و آن ت ز س ض ط ظ ن مانند بل تؤثرون و بل زین و بل
سولت بل ضلوا بل طبع الله بل ظننتم و بل نحن و در علم
نون و تا لفظ هل با بل شریک نیست و هیچ با خاصه لفظ بل است
که آن ز ت ض ط ظ و عام درین چهار فصل بغیر از

اظهار

۵

اظهار ندارد اما فصل حروف قریب مخارجها منحصر است در
هفده حرف اول با ساکنه که بفا رسد و آن در پنج موضع
می باشد ۱ یغلب فسوف در سوره ن ۲ فاذهب فان لک ... در طه
و ان تعجب فعجب ۳ در سوره رعد و قال اذهب فمن ۴ در اسری
و من لم یتب فاولئک ۵ در الحجرات دوم یعذب من یشاء در
او البقره و در قرات عاصم و ابن عامر باظهار است و برفع با ... سوم
ارکب معنا در سوره هود چهارم نخسف بهم در سوره سبا پنجم را
ساکنه نزد لام مانند و اصبر لحکم و یغفر لکم هر جا که باشد ششم لام مجزوم
که بذال رسد و آن در شش موضع می باشد ۱ و من یفعل ذلک
فقد ظلم در البقره ۲ و من یفعل ذلک فلیس من الله در آل عمران و
۳ من یفعل ذلک عدوانا ۴ و من یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله در سوره نسا
۵ و من یفعل ذلک یلق اثاما در سوره فرقان ۶ و من یفعل ذلک فاولئک

در سورهٔ منافقین هفتم یرد ثواب در آل عمران هشتم یلهث
ذلک در اعراف نهم فنبذتها در طه دهم عذت بربی و ربکم در
غافر و دخان یازدهم ذال ساکنه که بتا رسد مثل افضتم وافدتم و
اتخذتم دوازدهم تا ساکنه که بتا رسد مانند اثقلت دعوا در اعراف و
حروف سیزدهم کهیعص ذکر رحمت ربک چهاردهم یس والقرآن پانزدهم
ن والقلم شانزدهم طسم دو کانه از جمله عاصم بهر دو روایت
ادغام دارد در یلهث ذلک و ارکب معنا و طسم دو کانه
بروایت ابوبکر در یس والقرآن و باب اخذتم و اتخذتم و نون والقلم
دو در باب فی مذکورست بهر دو روایه اظهار دارد و ادغام ندارد
باب النون و التنوین نون ساکن و تنوین را نزد حروف هجا
چهار حکم است اظهار و ادغام و قلب و اخفا اما اظهار وقتیست
که به حروف حلق رسد که همزه است و ها و عین و حا و غین و خا مانند

من آمن و عذاب الیم و ادغام وقتیست که بحروف یرملون
رسد و لام و را بی غنه مانند من ربهم و من لدنه و چهار دیگر با غنت
مانند من یشاء و برق و لحم یغشاه و عاملة ناصبة پس حاصل که حروف
یرملون بمذهب عاصم دو حالت دارد چنانکه مذکور شد و اگر نون ساکن
با واو و یا در یک کلمه جمع شوند اظهار واجب باشد و آن چهار
لفظست مانند قنوان و صنوان و بنیان و دنیا تا مشتبه
بمضاعف نشوند و اما قلب آنگاهست که هر دو به حرف با رسد مانند
ان بورک و باب باطنه و قلب بمیم از آن جهة است که
میم مواخی نون است در غنه و مشارک با است در مخرج و اما
اخفا نزد باقی حروف است و آن پانزده حرفست
ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک مانند من تاب و انت و
جنات تجری و قولا ثقیلا سمیع قریب و عنه اخفا نزد این حروف

آنست که نون ساکن و تنوین نسبت باین دو حرف نه چنان بعید اند که
حروف حلق تا اظهار واجب باشد و نه چنان قریب که یرملون که ادغام بود
پس این حروف در میان ادغام و اظهار است و آن اخفاست و غنه لازم
اوست و مخرج هر دو از خیشوم است و فرق میان اینها آنست
که در ادغام تشدید است و در اخفا نیست فاما میم ساکن که بیا
رسد اخفاست و اظهار نزد با تو و فا و در واو و فا
و یا اظهار آن بیشتر است **باب الراءات** بدانکه هر را که مفتوح
یا مضموم تفخیم باید کرد خواه در اول کلمه و خواه در وسط و خواه
در آخر مثل رزقنا و عرفوا و لا تصعروا و درین قسم اخیر در
حالت وقف تفصیلی هست در آخر گفته شود و اگر مکسور باشد
ترقیق باید کرد در هر جا که باشد مثل رزقه و ورثت و با النذر
و اگر ساکن باشد نظر کنند بما قبلش اگر فتحه باشد یا ضمه تفخیم کنند

مانند

مانند مرجعهم و کرسیه خصوصا در وقف و اگر کسره باشد
نظر کنند که کسره عارضیست یا لازمی اگر لازمی باشد
مانند مریة و فرعون ترقیق باید کرد مگر آنکه بعد از وی
ق یا ط یا ص باشد مانند فرق و قرطاس
و مرصاد و در فرق دو وجه تفخیم بجهة قاف و ترقیق بجهة
کسره و اگر عارضی باشد مثل ارجعوا تفخیم
باید کرد و همچنین اگر کسره از کلمه را جدا باشد
مثل ام ارتابوا و الذی ارتضی تفخیم است
و اگر وقف کرده شود برای طرفین نظر بما قبلش
کنند اگر یای ساکن باشد یا کسره البته ترقیق
باید کرد خواه مفتوح باشد و خواه مضموم و
خواه مکسور مانند لا ضیر و تا کل الطیر و اگر

میان کسره و راء وقفی باشد ترقیقش مانند السحر
وانه لذکر و در ملک مصر و عین القطر دو وجه باشد
تفخیم و ترقیق و در مصر تفخیم اولی است و در قطر ترقیق
و در این هر دو نظر توصل کرده میشود در حال وصل
اما نظر توصل آنست که در مصر چون در حالت وصل
را مفخم است چون وقف کنند او را مفخم کنند و در قطر
چون مرقق است چون وقف کنند هم مرقق سازند و قطر
با وصل در را تفخیم است لیکن کسره طا بسبب
که عارض است میشود ترقیقش کرده اند **باب الوقف**
علی آخر الکلم کلمه که بر آن وقف کنند به سه نوع
وقف توان کرد **اول** وقف باسکان و اصل
این است **دوم** وقف بروم و آن اظهار کردن

بعض

بعضی از حرکت موقوف علیه است به آوازی نرم چنانکه اگر کسی نزدیک باشد بشنود
اگر چه اعمی باشد **سیم** وقف باشمام و آن ضم شفتین است بعد از اسکان
بی آوازی بلکه بمجرد حرکت لب باشد و از این جهت آنرا اعمی در نیابد **باب**
در مخارج حروف و صفات آن و ذکر چند حرف که لازمست تجوید آن بعمل آوردن
و آنرا خالص کردن از مخرج یا صفت مشترکه آن باشد بدانکه هر حرفی از
حروف قرآن واجب است که تمکین کنند در حالت ادا و حق وی تمام بگذارند
این نزد علمای این فن در کراهت و قبح بمنزلهٔ اعرابست که چون حرکات او
متغیر شود معانی او منقلب گردد و لحن در قرآن دو قسمت جلی و خفی جلی لحن
اعرابست و خفی ترک حقوق حروف در ادا چنانچه روایت کرده اند پس بنا
برین ضرورتست بیان جملهٔ چند از الفاظ قرآنی و کیفیت تا مبتدی را فایده
باشد ان شاء الله تعالی اول در مخارج حروف و صفات آن پس کیفیت تلاوة
و ادای آن اما عدد مخارج حروف مختلف فیه است و صحیح در مخارج نزد ما

حرفی که در [illegible]

و ائمه ما و متقدمان مثل خلیل بن احمد که شاگرد سیبویه است هفده مخرج گفته
و این وجه ظاهرست در اختیار و ابو علی سینا در تصنیفی که کرده همین وجه گفته
از نحات و قرا برانند که شانزده مخرجست و بعضی برانند که چهارده است و مخرج لام و
نون و را را یکی گرفته اند و مخرج موضعیست که حرف از انجا بیرون می آید و امتحان او
آنست که تلفظ کنی بهمزه وصل و آن حرف را ساکن نمایی که میخواهی مخرجش بدانی در حالتی که
باشد و ثانی اظهرست و البته آن بموضعی از لب یا دهان و غیر آن قرار یابد
و مخرج او باشد مخرج اول جوفست از برای الف و واو مدی و یای مدی و
این هر سه حرف را حروف مد گویند و حروف جوفی نیز خوانند و سبب تسمیه اینها بجوفی و
هوایی آنست که انقطاع مخرج ایشان جوفست و لسان را بر موضعی از اجزای
دهان اعتماد نیست دوم اقصای حلقست از برای همزه و ها و اختلاف در
آنکه همزه اول است یا ها یا هر دو یک مرتبه اند سیوم وسط حلقست از برای عین و
حا مهملتین و اختلاف در آنکه حا مقدم یا عین چهارم اول حلقست از

برای

برای غین و خا با اختلافی که گذشت پنجم اقصای لسانست متصل بانچه
برابر اوست از حنک بالا از برای قاف ششم فروتر ک از این پیش که
مذکور شد از برای کاف و این دو حرف را لهوی گویند نسبت بلهات که گو
پاره ایست که در میان حلق و دهانست و آنرا ملازه گویند هفتم از برای جیم و
شین معجمه و یای غیر مدی از وسط زبان میان او و میان حنک بالا و
این سه حرف را شجری میگویند و شجر محل گشادن دهانست هشتم از اول کناره
زبان و آنچه نزدیک اوست از دندانهای آسیا از برای ضاد معجمه و خروج او
از هر دو جانب می باشد نهم از برای لامست از ادنای کناره زبان تا
منتهای آن کنار از سر زبان چنانچه مشتمل باشد بر ضواحک و انیاب و رباعیه و
ثنیه بالا دهم از برای نونست میان طرف لسان و ثنیه بالا فروتر
از مخرج لام یازدهم از برای را مانند مخرج نون الا آنکه در پشت زبان
داخل تر است و این سه حرف ذلقیه گویند دوازدهم از برای طا و دال مهملتین

و تا که نقطه بالا دارد از طرف زبان و اصول ثنایای علیا یعنی پیش دندانهای
پیشین از بالا و این هر سه حرف را نطعیه گویند و نطع شکنهای کام بالاست
سیوم از برای ظا و ذال و ثای مثلثه از طرف زبان و اطراف ثنایای
علیا نه از اصول و این هر سه را لثوی گویند چهارم از برای صاد و سین و زا است
از میان طرف لسان و اطراف بالاترک از ثنایای زبر چنانچه از بین الثنایا باشد
و اینها را اسلیه گویند یعنی باریکی زبان پنجم از برای فا از باطن لب
و اطراف ثنایای بالا ششم از برای واو غیر مدی و با و میم از میان شفتین و
این هر سه حرف شفوی میگویند هفتم خیشوم از برای میم و نون که
ساکن باشند اما صفات حروف بعضی از آن مجهوره است و ضد آن مهموسه
و جمله مهموسه ده حرفند مجتمع درین دو کلمه فحثه شخص سکت و معنی همس آواز نرم
دادنست و بعضی دیگر از حروف رخوه اند و ضد ایشان شدیده و میان این دو
متوسطه و جمله اما شدیده هشت حرفست مشتمل برین کلمات اجد قط بکت

و معنی شدت امتناع صوتست از جریان در حروف و آن از صفات قوت است و
متوسط میان شدت و رخاوت پنج حرفست در دو کلمه عمر نال و این حروف را
نوعی از رخاوت و نوعی از شدت هست مثل آنکه در عین صوت جاری
میشود از جهت بحت او بجا و از را از جهت تکرر صوت جاری میشود
در لام از جهت انحراف و در نون و میم ایشان را امتزاج غنه
و صوت درو جاری میشود و همه حروف مهموسه غیر از تا و کاف که رخوه اند
و مجهوره رخوه پنجند غ ض ظ ذ ز و مجهوره شدیده شش اند مجموع در دو کلمه
طبق اجد پس شانزده حرف رخوه خالصه باشند و بعضی دیگر از حروف مستعلیه اند
و ضد ایشان مستفله و حروف استعلا هفت است مشتمل بر کلمات خص ضغط
قظ و معنی استعلا درینها آنست که در تلفظ باینها زبان بجهت حنک مرتفع میگردد
و چهار حرف ازینها با وجود استعلا اطباق نیز دارند و آن ص ض ط ظ است و
بعضی دیگر از حروف مصمته اند و ضد ایشان مذلقه یعنی منطرفه و آن شش است مجموع در دو کلمه

منخفض است از طرف لسان و آنچه از طرف شفتین دریافت نشود کلمهٔ رباعی
یا خماسی در بالا از که بنای تمام آن از مصمته باشد الا نادر و ناچار باشد در آن از
حروف مذلقه پس هست حروف دیگر مصمته باشد یعنی خاموشند از انکه رباعی تا زیاده
از ایشان تنها کنند بی آنکه یکی از مذلقه در آن باشد و حروف صفیر سه اند ص س ز
و حروف قلقله پنج مجموع در دو کلمهٔ قطب جد این حروف را بجهت آن قلقله میخوانند
که چون ساکن میشوند ضعفی در ایشان راه می‌یابد پس محتاج میشوند بزیادتی ظهور صوت
که ممیز شود ایشان را و آن صوت در حالت سکون ایشان ظاهرتر است از
حال حرکت و متاخران بر آن رفته اند که قلقله مخصوص وقف است و حروف غنیه
چهار اند وای هج د خفای ایشان ظاهر است و حروف لین همین حروف علت
الا آنکه قبل از واو و یا مفتوح باشد و حروف انحراف لام است و را و حروف غنه دو است
میم و نون و ایشان را اغن گویند بجهت در ایشان آوازی هست متصل بسوراخ بینی
و حرف تفشی شین است و حرف مستطیل ضاد است بجهت آنکه در حالت نطق چنان
استطالت پیدا میشود که متصل میگردد بمخرج لام اما تلاوت قرآن عظیم می‌باید

مشتبه بغیر خود شوند بجهه

از روی تحقیق باشد و نزد علمای این فن عبارتست از آنکه حروف را حق خود بدهند
از تحقیق همزات و اتمام حرکات چنانکه حق تعالی فرموده که و رتل القرآن ترتیلا
و از امیر المؤمنین علیه السلم سئوال کردند از ترتیل فرمود که ترتیل تجوید
حروفست یعنی نیکو گردانیدن الفاظ قرآن و نیکو بیان کردن
حقوق حروف دادن از مخارج و صفات بی اسراف و تعسف و شک نیست
که ناس مکلفند بتصحیح الفاظ و اقامت حروف پس گاه شخصی قادر باشد
بر تصحیح قرآن بلفظ صحیح عربی و از آن عدول کند بلفظ فاسد عجمی از جهت استکبار
لا شک آن شخص منقص باشد و آثم و اکنون ما اشارت میکنیم بجملهٔ چند در مقدمه
مبادرت کنیم اهم فالاهم را و میگوییم اول چیزی که واجبست بر مرید اتقان قرائة
قرآنست دانستن حروفی از مخرج خود و صفت هر حرفی بحیثیتی که
آن تصحیح و توفیر طبع و سلیقه ادا شود و هر حرفی که مشارک غیر خود است در
مخرج از هم جدا نشود الا بصفات و هر حرفی که مشارک غیر خود است در صفت
ممتاز نشود الا بمخرج چو همزه و ها که گذشته که در مخرج و در استفال و انفتاح مشترکند

همزه و بجهر و شدت و عین و حا که مشترکند در مخرج و استفال و انفتاح و منفرد است حا
بهمس و رخاوت خالصه و عین و خا که مشترکند در مخرج و رخاوت و استعلا
و انفتاح و منفرد است عین بجهر و جیم و شین و یا که مشترکند در مخرج و انفتاح و
و استفال و منفرد است جیم بشدت و مشترکست با یا در جهر و ضاد و ظا که
مشترکند در صفت جهر و اطباق و استعلا و رخاوة و متفرقند در مخرج و منفرد است
ضاد در استطالت و طا و تا و دال که مشترکند در مخرج و شدت و منفرد است
طا باطباق و مشترکست با دال در جهر و منفرد است تا بهمس و مشترکست با دال
در جهر و منفرد است در انفتاح و استفال و ظا و ثا و ذال که مشترکند در مخرج
و رخاوة و منفرد است ظا باستعلا و اطباق و مشترکست با ذال در جهر
و منفرد است ثا بهمس و مشترکست با ذال در استفالت و انفتاح و صاد و سین و
زا که مشترکند در مخرج و رخاوت و صفیر و منفرد است صاد باطباق و استعلا و
مشترکست با سین در همس و منفرد است زا بجهر و مشترکست با سین در انفتاح و

استفال

در انفتاح و استفال و بدانکه حروف مستفله همه مرققند و تفخیم هیچیک روا نیست
الا لام اسم الله بعد از فتحه و ضمه باجماع و حروف مستعلیه مجموع مفخم اند و اما
قول اصح در الف آنست که موصوف بتفخیم و ترقیق نمیشود بلکه تابع ماقبل
خود است اگر مفخم باشد مفخم و اگر مرقق باشد مرقق پس همزه و حروف
مجهوره شدیده بعید المخرجست و در اکثر اوقات از جهت ثقلی که دارد
تخفیف در او کرده اند و هرگاه قاری بان ابتدا کند باید که تلطف در
تلفظ چنانچه سلیس و روان باشد و تحفظ از تغلیظ مثل الحمد و انذرتهم و اگر
بعد از وی مغلظ باشد باید که تحفظ وی اکد و اکثر باشد مانند اللهم و الله
یا حرف مفخم باشد مثل الطلاق و اصلح و اگر بعد از وی حرف مجانس یا
متقارب باشد باید که تحفظ آن بسهوله آن اشد و اوکد باشد مثل اهدنا و اعوذ
و با حرف مجهوره شدیده است هرگاه که ساکن باشد و بمثل خود برسد ادغام
واجبست مانند واضرب به و اگر بمیم یا فا برسد ادغامست مثل نقلب [illegible]

دار کتب صغنا با خلاف ضاد چنانکه گذشت و اگر بواو برسد روشن باید گفت مانند

فانصب و الی و اگر بعد از حرف مفخم باشد مثل بطل و بصلها ترقیق باید

و همچنین اگر الفی در میان با حرف مفخم در آید ترقیق اوست مثل باطل و

الاسباط و تا حرف مهموسه است و شدیده هرگاه که ساکن باشد و

ملاقی دال یا طا شود ادغام است اجماعا مانند قالت طائفة و اجیبت دعوتکما

و اگر مفتوح باشد و بحرف طا برسد جهد در بیان آن از لفظ طا بباید کرد مثل

افتطمعون و ثا حرف مهموس ضعیف است هرگاه ساکن باشد

تحفظ باید کرد در بیان خاصه که بعد از وی حرف متقارب باشد با اظهار لبثت

عند اهل اظهار مانند یلهث ذلک و لبثت و لبثتم و جیم حرف مجهوره

شدیده است و واجبست تحفظ باخراج آن از مخرج خود هرگاه که

ساکن باشد و بعد از آن حرف مهموس در آید احتراز در بیان جهر

آن باید که ابلغ باشد مثل واجتمعوا و اجتنبوا و حا حرف مهموس است

واجبست

و واجبست عنایت باظهار آن هرگاه که بعد از وی حرف مقارب باشد

خاصه که ساکن باشد مانند فاصفح و سبحه و واجبست اهتمام بر ترقیق ها

گاهی که مصاحب حرف استعلا باشد مثل احطت و هرگاه در بیان آن

دو حرف استعلا واقع شود تحفظ او واجب باشد مانند حصحص و خا و غین

مهموس مستعلیه است و هرگاه ملاقی حرف شین یا یا شود بنوعی ادا کنند

که غین نشود مانند و لا یخشی و اخشا موسی و تفخیم قاف واجبست و همچنین با

دو حرف استعلا و دال حرف مجهوره شدیده است هرگاه ساکن باشد و ملاقی

تا شود در یک کلمه ادغام واجبست مانند حصدتم و عبدتم و اگر چه در دو کلمه باشد مثل

قد تبین و هرگاه ملاقی لام و را شود اظهار باید کرد مانند لقد اقینا و لقد رأی

و ذال حرف مجهوره است و رخوه هرگاه ملاقی را شود نیکو بیان کنند و تلفظ باو رقیق

و بر دالی که بعد از حرف مفخم باشد مثل انذرتکم و انذر قومه و را حرف مجهوره است

میان رخوه و شدیده و منفرد است بتکریر پس هرگاه مشدد باشد تلفظ بآن بیرون آورند

کند پی تکریر مانند فرّ آه و سرآه درای حرف صغیر مجهوره است و تحفظ
بیان جهر لازمست خاصه که ساکن باشد و بعد از حرف مهموسه باشد مانند
اعجزت و از کاف اگر بعد از حروف مجهوره باشد مثل تزدری و فزدجه همچنین جمع
و سین حرف صغیر مهموسه است و اهتمام به بیان انفتاح و استفال اینها کرد خاصه که
ساکن باشد و بعد از وی حرف اطباق باشد مثل بسطة و هرگاه بعد از وی
یا پیش از وی قاف باشد تلفظ کند برقت خواه ساکن باشد و خواه متحرک مانند
بالقسط و نسقی و شین حرف مهموسه است و منفرد به تفشی نزد جمهور و
هرگاه ساکن باشد بیان و تخلیص تفشیه او لازمست مانند لمن اشتراه و هرگاه
مشدد باشد اشباع تفشی لازمست مانند و شرّقه و صاد حرف صغیر
مهموس مستعلی مطبقه است هرگاه بطا رسد انعام و تخلیص اعطا حق
وی از اطباق و استعلا بباید مانند اصطفی و همچنین اگر بعد از وی
تا باشد مانند حرصت و حرصتم و ضاد حرف مستطیل مجهوره مستعلیه مطبقه است

درجهتی

و ریاضت در احکام لفظ وی بباید که خصوصا قبل که در جوار
ظا باشد مانند انقض ظهرک و طا حرف مجهوره شدیده مطبقه
مستعلیه است و اقوی حروف مفخمه است و لازمست توفیر حق او
و بسط لسان با آن مانند من نطفة و هرگاه که طا ساکن باشد و
بعد از وی تا بیاید ادغام باید کرد و لیکن و اطباق طا را
رعایت باید نمود و چه ادغام کامل نباشد مثل بسطت و
فرطت و ظا حرف مجهوره مطبقه مستعلیه است هرگاه بتا رسد
روشن باید گفت مانند اوعظت و غیر از این کلمه نیست و در
اظهارش خلاف نیست و اگر بطا رسد نیز همچنین مانند اظلم
و نیز اظهار لازمست اگر بنون رسد مانند یحفظن و عین حرف مجهوره است
پس هرگاه ساکن باشد بیان جهر آن لازمست مانند نعمهون و
فاطلع تعلیمک و اگر بمثل خود رسد ادغام باید کرد مانند ما لم تستطع علیه

واگر بعد از وی الف باشد احتراز از تفخیم او لازمست مثل العالمین

و عین حرف مجهوره مستعلیه است هرگاه ملاقات کند بحروف حلق

انغام بیان وی بباید کرد بی شدت و تعسف بجا باید آورد مانند

افرغ علینا و هرگاه بعد از ان قاف واقع شود اظهار آن باید کرد

مانند لا تزغ قلوبنا و فا حرف مهموسه است هرگاه که ملاقات کند

با میم و واو تخلیص بیان وی بباید کرد مانند تلقف ما صنعوا و لا تخف

و لم یتخذوا و قاف حرف شدیده مجهوره مستعلیه است عمل در بیان

شدت و جهر و استعلای او لازم است مانند یقیلون و استهوا

و کاف حرف مهموسه شدیده مستفله است و آن نیز عمل

مثل قاف است در بیان مانند تکتمون و ما الکتب و هرگاه

ملتقی بمثل خود گردد ادغام کنند بسهولة و آسانی مانند یدرککم

الموت و همچنین است حکم جمیع مثلین ما دام واو و یای مدی نباشند

دو

و حرف لام مجهوره است و هرگاه که برابر رسد ساکن باشد قلب کنند و را

برا و ادغام کنند ادغام مشبع مانند قل رب و بل رفعه الله و هرگاه بعد از

وی نون بباید بیان آن بنرمی باید کرد مانند یبدل نعمة الله و یا لکن

لام تعریف که باری همزه وصل باشد در سیزده حرف ادغام کرده میشود و

آن حروف ز ن ت د ظ ث ذ ط ص ر س ش ض است

مانند الرحمن و النار و التابوت و النور الطاغوت الثاقب الذاکرین

الظالمین الصادقین الزاکین السارق الشهادة الضالة

و در نزد باقی حروف اظهار باشد بدانکه هر لام که در قرآن عظیم است

مرقق باشد خصوصا که با حرف مفخم باشد مانند و لا الضالین و علی الله

و در اسم الله هرگاه بعد از کسره واقع شود ترقیق لازمست خواه کسره لازم باشد

و خواه عارضی مانند بسم الله و الحمد لله و اگر بعد از فتحه و ضمه باشد تفخیم باید کرد

مانند قال الله و رسل الله و میم حرفی اغن مجهوره است و غنه وی از خیشوم است

گاهی که میم ساکن باشد و مخفی باشد پس اگر متحرک باشد احتراز
از تفخیم او واجب است خاصه که بعد از وی حرف مفخم باشد مثل
مخمصة و هرگاه بعد از وی الف باشد محترز از تفخیم آن اکد
باشد مانند مالک و ما از لام و نون حرف اغن مجهوره است
و در غنه اصلی تر از میم است پس باید که محافظه تفخیم آن
بکند گاهی که متحرک باشد و بعد از الف باشد ان الله و انا و رد
الناس و الکاهن و نون مدغمه در لا تامنا احتمال دارد که اشاره
بضمتین است و احتمال دارد که اشاره بنون باشد بحرکت و علیهما
اخفا باشد و هرگاه وقف بنون کنند احتراز کنند از خفای
آن مثل العالمین و یوم الدین و نستعین و امثال آن نمایند در بیان آن
و ما حرف خفی مهموس است و هرگاه که ساکن باشد یا متحرک
مراد از آن آنست که انعام در بیان آن بکنند بی تکلف مثل مستهزءون

دهرکاه

و هرگاه بعد از حرف حلق واقع شود نیکو بیان کنند مانند ان الله عذر
پس اگر ساکن باشد و بعد از وی حرف خود برسد در یک کلمه یا دو کلمه ادغام کنند بکلفت
شدیده مانند ایمانه وجهه و فی تکره بهن و هرگاه ضمیر مفرد مذکر باشد
و مضموم باشد و طرفین حرکت داشته باشد صله کنند از ابو او در لفظ
مانند خلقه و امره و اگر مکسور باشد صله کنند بیا مانند به و امه
و اگر نه ضمیر باشد صله نکنند و بحال خود بگذارند مانند الفقه کیرا و واو
حرف مجهوره است اگر متحرک باشد بضم یا کسر تحفظ کنند در بیان او
تا غیر وی بوی مخالط نشود مانند تفاوت و وجوه و لکل وجهة
و اگر مکرر شود تحفظ بآن بیشتر باشد مانند ما ووری و در شدد
بیکو ادا کنند و یا حرف مجهوره است پس هرگاه ملاقی همزه شود
احتراز کنند از مد ارتکاب الف مانند میراث و میقات خاتمه در بیان وقف
بدانکه وقف در کلام الله بر چهار قسم است تام و کافی و حسن و قبیح

تام آنست که وقف بروی پسندیده باشد و ابتدا بما بعد نیز هم
و این قسم را سجاوندی بر دو قسم کرده یکی را لازم خوانده و یکی را
مطلق و اکثر این در رؤس آیات می باشد مانند وقف بر بسم الله
الرحمن الرحیم و ابتدا با الحمد لله و بر مالک یوم الدین و ابتدا با ایاک نعبد
و وقف کافی آنست که وقف بروی پسندیده باشد و ابتدا بما بعد نیز الا
اگر مابعد بوی متعلق است از روی معنی مثل و مما رزقناهم ینفقون
و بما انزل من قبلک و این همه کلام مفهوم است و لیکن ما بعد از ان کلام مستغنی
از ما قبل لفظا اگر چه متصل است بحسب معنی اما و وقف حسن آنست
که وقف بروی نیکو باشد اما ابتدا بما بعد نیکو نبود مانند وقف بر
الحمد لله و بسم الله که وقف بر بجمله حسن است از جهة آنکه مراد از ان مفهوم
میشود و لیکن ابتدا بما بعد قبیح است از جهة تعلق لفظی که صفت است
و وقف قبیح آنست که مراد ازو مفهوم نشود مانند وقف بر بسم و الحمد

وما لا

و مالا که هرگاه با بینها وقف کنی معلوم نشود که مضاف بچه چیز نه و مضاف
مضاف الیه بینها چیست و هرگاه نفس تنگ شود بر هر کلمه که
باشد وقف کند بالضروره و باز ابتدا از آن
کلمه کند تمت الرساله بعون الله الملک
الوهاب علی ید العبد المذنب زمان
ابن جعفر علی تبه حاجی رجاء الی الله
تعالی ان یوفقه علی مطلوبه
یوفق علی مقصده و تعلیمه
علی علوم الدنیا المقصود
ان الله رب العالمین
بحرمة محمد و آله الاطهار

ا ب ج د هـ و ز ح ط ی ک ل م ن ص ع ف

ض ق ر س ت

ذ	عاصم و حمزه و کسائی	خ	همه قرّا الا نافع
ض	عاصم و حمزه و کسائی ابن عامر	ظ	عاصم و حمزه و کسائی و ابن کثیر
غ	عاصم حمزه و کسائی	ش	ابوبکر و حمزه و کسائی
صحاب	حفص و حمزه و کسائی	عم	نافع و ابن عامر
سما	نافع ابن کثیر ابو عمرو	حق	ابن کثیر ابو عمرو
نفر	ابن کثیر و ابو عمرو ابن عامر	حرمی	نافع و ابن کثیر
حصن	نافع و عاصم و حمزه و کسائی		

رساله رسم الخط من تألیف [illegible] رحمت الله علیه

چون متابعت رسم الخط ضروریست بوجهی که اهل بیت صلوات الله علیهم قرار داده اند

لازم نمود

لازم نمود که بعضی از آنها را بطریق اختصار مذکور سازد در بیان هاء
تأنیث که تاء دراز مکتوبست و وقف باید کرد بها بجهت ابن کثیر و
ابو عمرو و کسائی و بجهت باقی قرّا بتاء و آن و وقف بر رحمت در
هفت موضع می باشد در البقره یرجون رحمت الله و در الاعراف
ان رحمت الله قریب و در هود رحمت الله و برکاته و در مریم ذکر رحمت
ربک و در روم آثار رحمت الله و در الزخرف دو موضع اهم یقسمون
رحمت ربک و رحمت ربک خیر و لفظ نعمت در یازده موضع است اوّل
واذکروا نعمت الله علیکم در البقره و در آل عمران نیز همچنین است و نعمت الله علیکم
اذ هم در المائده و بدلوا نعمت الله کفرا و ان تعدوا نعمت الله
در سوره ابراهیم علیه السلام و بنعمت الله هم یکفرون و یعرفون نعمت الله
واشکروا نعمت الله در النحل و بنعمت الله لیریکم در لقمن و یا ایها الناس
اذکروا نعمت الله در فاطر و بنعمت ربک بکاهن در سوره الطور و لفظ

سنت در پنج موضع بتاء دراز مکتوبست مضت سنت الاولین در الانفال
والا سنت الاولین و لن تجد لسنت الله تبدیلا و لن تجد لسنت الله تحویلا
هر سه در فاطر و سنت الله التی در المؤمن و همچنین لفظ امرات هر گاه
که با زوج مذکور شود بتاء مطول مکتوبست و آن در هفت موضع است
در آل عمران اذ قالت امرات عمران و در یوسف امرات العزیز
دو محل در سوره قصص قالت امرات فرعون و در سوره تحریم
سه محل امرات نوح و امرات لوط و امرات فرعون و همچنین
لفظ لعنت در دو موضع بتاء دراز مکتوبست یکی در سوره
آل عمران لعنت الله علی الکاذبین و در النور ان لعنت الله علیه
لفظ معصیت نیز در دو موضعست و آن هر دو معصیت الرسول است در سوره قد سمع
بباید دانست که بعضی کلمات غیر مکررات همچنین بتاء مرسومست و آن کلمت
ربک الحسنی در الاعراف و بقیت الله خیر لکم در هود و قرت عین در القصص

و فطرت الله

و فطرت الله در سوره روم و شجرت الزقوم در سوره دخان
و جنت نعیم در سوره واقعه و مریم ابنت در سوره تحریم و
بعضی کلمهاست که در جمع و مفرد آنها خلافست و آنها در دوازده
موضعست مرسوم بتاء مطول و تمت کلمت ربک صدقا در
انعام در سوره یونس دو جا کذلک حقت کلمت ربک علی الذین
و کلمت ربک لا یؤمنون و در سوره یوسف سه موضع است آیت
للسائلین و غیبت الجب و در سوره عنکبوت آیات
من ربه و در سوره سبا و هم فی الغرفات آمنون و در سوره
فاطر فهم علی بینت منه و در سوره غافر کذلک حقت کلمت ربک علی الذین
و در سوره فصلت و ما تخرج من ثمرت و در سوره والمرسلات
کانه جملت صفر درین دوازده کلمه جمع و مفرد میخوانند و هر
دو قسمت در حالت وقف بعضی بها وقف کنند و بعضی بتا

وبعضی که بجمع میخوانند وقف میکنند الابتا اما یا ابت و هیهات
و مرضات و لات و ذات و شبه آن مرسوم بتا مطول آ
وعام درین وقف بتا میکنند بجهت متابعت رسم مصحف حضرت امام
رضی الله عنه بر آنکه کلمه چند هست که در قطع و وصل آن خلافست و
آن کلمه ان لاست در ده موضع در سوره توبه ان لا ملجا من الله
دو موضع در هود ان لا اله الا هو وان لا تعبدوا الا الله و در سوره
حج ان لا تشرک بی شیئا و در سوره یس ان لا تعبدوا الشیطان و در سوره
دخان ان لا تعلوا علی الله و دو جا در سوره اعراف ان لا یقولوا
علی الله الا الحق حقیق علی ان لا اقول و در سوره ممتحنه علی
ان لا یشرکن بالله و در سوره نون و القلم ان لا یدخلنها الیوم
علیکم و موضع مختلف فیه در سوره انبیا ان لا اله الا انت و لفظ
این ما هر جا که واقع شود مقطوعست مگر اینما تولوا فثم وجه الله

در البقره

در البقره و اینما یوجهه در نحل باتفاق موصول اند اما در اینما تکونوا یدرککم الموت
در سوره نسا و اینما کنتم تعبدون در شعرا و اینما ثقفوا در احزاب خلافست
در قطع و وصل و حیث ما در دو محل مقطوعست بخلاف در سوره البقره و حیث ما کنتم
فولوا وجوهکم و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره لئلا یکون للناس و لفظ لبئس ما در
هفت موضع مقطوعست بخلاف و لبئس ما کانوا یعملون و لبئس ما کانوا یصنعون و لبئس ما
کانوا یفعلون و لبئس ما قدمت لهم هر چهار در سوره مایده و لبئس ما شروا به در البقره
و لفظ بئسما موصولست هر جا که باشد مگر در قل بئس ما یامرکم در البقره که در اکثر مصاحف
و همین مقطوعست و لفظ فیما مقطوعست همین در آل عمران یکموضع فی ما اشتهت در
و لفظ کل ما مقطوعست در پنج موضع آن کل ما سالتموه در سوره ابراهیم و کل ما ردوا در سوره
خلافست و همچنین خلافست در کلما دخلت در اعراف و کلما جاء امة در مومنون و کلما
در ملک و لفظ ان ما بهمزه مکسوره و نون مشدد مقطوعست در انعام بی خلاف ان

لا آیت وانما عند الله خیر لکم در سوره نحل ملافست ولفظ ان ما بهمزه مفتوحه
مقطوعست در حج ولقمان بخلاف ان ما یدعون من دونه و در سوره انفال ملافست
و آن انما غنمتم است ولفظ ان ما بهمزه مکسوره ونون ساکن در جمیع
قرآن بغیر نون است مگر در یکموضع که آن وان ما نرینک بعض الذی است از سوره رعد
ولفظ ام من در چهار موضع مقطوعست ام من اسس بنیانه در سوره توبه و
ام من یکون علیهم در نسا وام من یاتی آمنا در فصلت وام من خلقنا
در سوره والصافات ولفظ فی ما در یازده موضع مقطوعست در سوره
البقره فی ما فعلن فی انفسهن و در سوره مایده فی ما آتیکم و در سوره انعام
دو موضع فی ما اوحی الی و فی ما آتیکم و در سوره شعرا فی ما ههنا آمنین و در سوره روم
فی ما رزقناکم و در سوره انبیا فی ما اشتهت انفسهم و در سوره نور فی ما افضتم
فیه و در سوره واقعه وننشئکم فی ما لا تعلمون و در سوره زمر دو محل فی ما هم فیه

یختلفون ولفظ عن ما نفصلت در سوره اعراف و تس قوله تعالی
عن ما نهوا عنه ولفظ عن من در دو موضع مقطوعست عن من یشاء
در سوره نور عن من تولی در نجم ولفظ من ما مقطوعست از سه موضع
ممن ما ملکت در نسا و من ما ملکت در روم و من ما رزقناکم در منافقین
خلافست ولفظ ان لن در جمیع قران بی نونست مگر در سوره کهف الن
نجعل لکم موعدا و در سوره قیمه ایحسب الانسان الن نجمع عظامه ولفظ فان لم بهمزه مکسوره
جمیع قران مقطوعست مگر در سوره هود که فالم یستجیبوا لکم و در قصص
... بهمزه مفتوحه در جمیع قرآن بی نونست ولفظ لکیلا در ...
... موصولست لکیلا تحزنوا در آل عمران لکیلا ...
لکیلا تاسوا ... در سوره حدید
... در سوره والنجم

مال هذا الرسول در فرقان مال الذین کفروا در معارج فمال هؤلاء القوم در سوره نساء

و بقطع لات حین مناص در سوره ص خلاف است اما آنچه در مصاحف نوشته شده

شده و از استاد خود شیخ ابو الحسن مصری مد ظله شنیده موصول است و بقطع

قال ابن ام در سوره اعراف مقطوع است و بقطع یبنؤم در سوره طه

موصول است و همزه او در رسوم بواو است چنانکه نوشته شده و بقطع

کالوهم او وزنوهم در سوره تطفیف الف نمی‌باید بعد از واو جمع

بخلاف سوره الشوری که اذا ما غضبوا هم یغفرون که بواو ...

الف مکتوبست و در تطفیف جایز نیز ...

وقف بواو درست و اثبات ...

موصوا من ...

بنوشت مثل مم دعم و ویکان اگرچه کسائی را وقف بیاء است و ابوعمرو را بکاف

و در الا یسجدوا در نمل کسائی وقف بیاء میکند و ابتدا با اسجدوا اگر در این دو صورت

موصول است و قیاس آن بود که جدا باشد و هرکه طالب رسم باشد زیاده از این نسخه

مذکور شده رجوع کند بقصیده رائیه شیخ العالم الفاضل العلامه ابی القاسم

بن فیره بن خلف بن احمد الشاطبی رحمت الله که مجموع آداب در آنجا مذکور است

چون این بیچاره بر جناح سفر که معظم بود در ضیق وقت و نهایت پریشانی

... بنابرین در اختصار آن کوشید التماس از ناظرین اگر

... اگر سهوی یا خطائی شده باشد بقلم عفو در

... ب[illegible] و ستر الف

[illegible] ۱۳۷۱

لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا
من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس
لعلهم يتفكرون

هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة
هو الرحمن الرحيم ۝ هو الله الذي لا اله الا
هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن
العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما
يشركون ۝ هو الله الخالق البارئ المصور
له الاسماء الحسنى يسبح له ما
والارض وهو ا

لا يستوي اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون
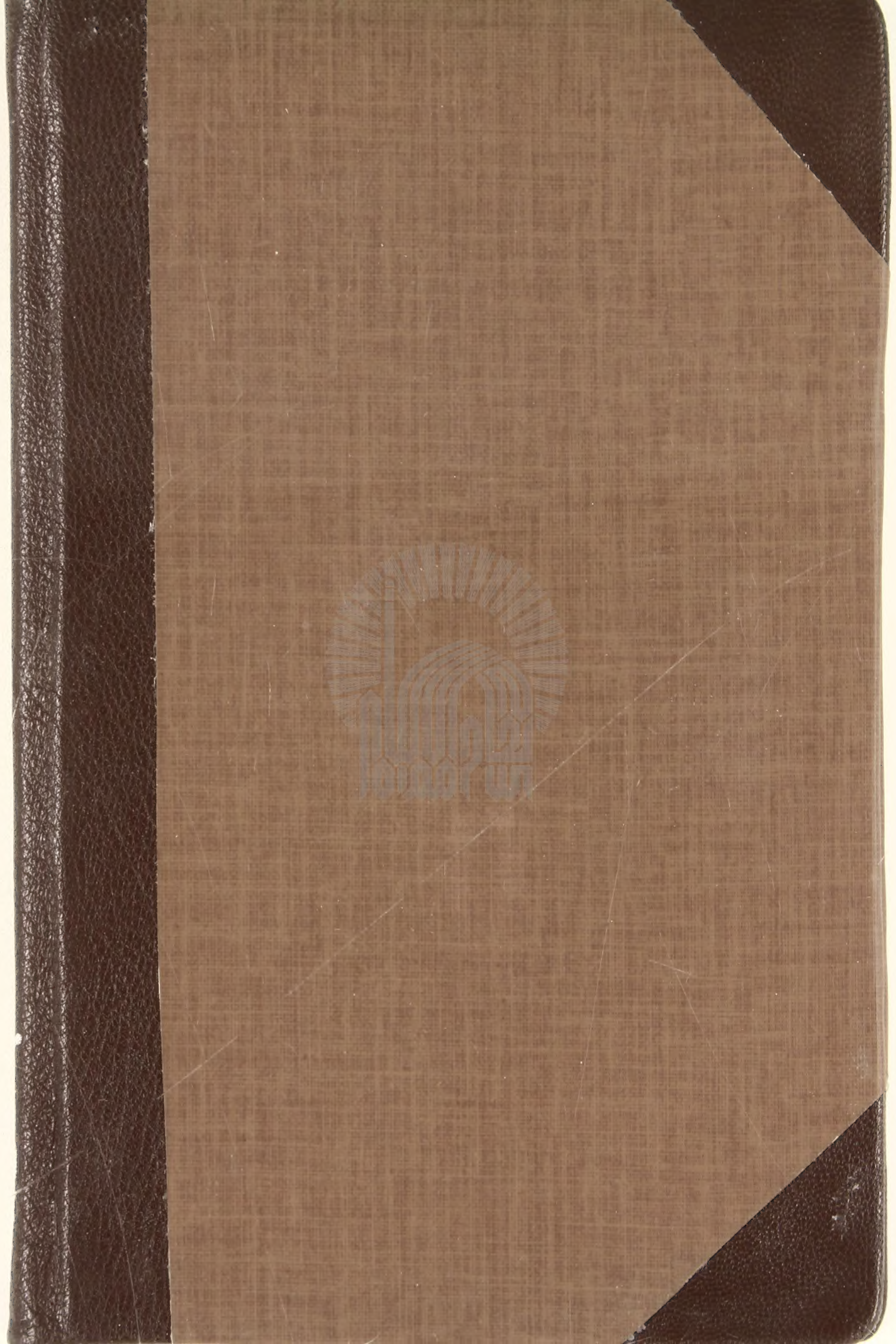
تجوید فارسی
۱۸۴۸۹